



Res. article

Journal of Research in Narrative Literature, Razi University

Vol. 10, Issue 1, Spring 2021, 1-13.

An Emotional Examination of the Story *Maroon* by Belgheys Soleymani

Masoumeh Ebrahimi Hazhir^{*1}

Ph.D. Student, Persian Language and Literature, Faculty of Literature, Islamic Azad University, Hamadan, Iran

Morteza Razagh Pour²

Assistant Professor, Persian Language and Literature, Faculty of Literature, Islamic Azad University, Hamadan, Iran

Reza Sadeghi Shahpar

Associate Professor, Persian Language and Literature, Faculty of Literature, Islamic Azad University, Hamadan, Iran

Received: 08/28/2020

Accepted: 12/17/2020

Abstract

Artistic people are distinguished from ordinary people by their ability both to appreciate emotion and to convey it. Psychologically speaking, emotion is the same thing as excitement which is usually followed by feelings such as anger, fear, sorrow and happiness. Analyzing and introducing emotion from the viewpoints of both literature and psychology, this research seeks to focus on the emotion-related traits of the story characters of the Story *Maroon* by Belgheys Soleymani. Using the library card catalog, a descriptive-analytic method was chosen by this research which was among the first to comparatively study emotion in literature and psychology in the 2010s. Prior to the 90s, no single source of emotion in the literature and psychology had a comparative study of emotion. *Maroon* is a realistic story with a woman as the leading character who behaves not only in an unruly but also in a manly way. The story succeeds in communicating the emotions of anger, fear and hate to the reader, since the writer makes use of excitement-related processes to convey both emotion and feeling, making it possible [for the reader] to conceive the characters. This results in particularly impressing the audience by expressing emotion throughout the story. To sum up, knowing about their audiences' way of thinking, writers could find better tones in story-telling and communicating with their audience. This is because, having understood the mentality of their audience, writers can succeed in their works.

Keywords: Analysis, Emotion, Story, *Maroon*.

1. Corresponding Author's Email:

2. Email:

3. Email:

mehozhir@gmail.com

morteza.razaghpoor@yahoo.com

r.s.shahpar@gmail.com

www.SID.ir



پژوهشنامه ادبیات داستانی، دانشگاه رازی
دورهٔ دهم، شمارهٔ ۱، بهار ۱۴۰۰، صص ۱-۱۳.

تحلیل عاطفی داستان مارون اثر بلقیس سلیمانی

معصومه ابراهیمی هژیر^{۱*}

دانشجو دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشکدهٔ ادبیات، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران

مرتضی رزاق‌پور^۲

استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشکدهٔ ادبیات، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران

رضا صادقی شهپر^۳

دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشکدهٔ ادبیات، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران

دریافت: ۱۳۹۹/۶/۷

پذیرش: ۱۳۹۹/۹/۲۷

چکیده

تفاوت انسان‌های معمولی و هنرمند، در شناخت و چگونگی انتقال عاطفه است. عاطفه همان هیجان در روان‌شناسی است که به دنبال احساس‌هایی همچون خشم، ترس، غم و شادی بروز می‌کند. هدف از پژوهش حاضر تحلیل و شناساندن عاطفه از دیدگاه ادبیات و روان‌شناسی و بیان ویژگی‌های عاطفی شخصیت‌ها در داستان مارون از بلقیس سلیمانی است. نوشتار پیش رو با روش توصیفی - تحلیلی و استفاده از منابع کتابخانه‌ای، با ابزار فیش نگاشته شده است. پیش از دههٔ نود هجری، هیچ منبعی به‌طور مجزاً عاطفه در ادبیات و علم روان‌شناسی را بررسی تطبیقی نکرده است. داستان مارون بلقیس سلیمانی داستانی رئالیستی است. شخصیت اصلی زنی سرکش است که رفتارش همچون مردها است. این داستان حس خشم، عصبانیت، ترس و نفرت را به خواننده انتقال می‌دهد. نویسنده برای معرفی شخصیت‌ها به‌خوبی از فرایندهای هیجانی کمک گرفته تا ضمن انتقال احساس و عاطفه، شخصیت هم شناخته شود. نتیجهٔ به‌دست آمده، قطعیت در تأثیر نویسنده بر مخاطب از راه بیان عاطفه در داستان است. نویسندگان باید ماهیت تفکر مخاطبان را بشناسند تا روش‌های بهتری را برای داستان‌نویسی و ایجاد ارتباط با آن‌ها بیابند و به‌طور قطع اگر فرایندهای ذهنی افرادی را که برای آن‌ها می‌نویسند درک کنند، در کار خود موفق‌تر خواهند بود.

کلیدواژه‌ها: تحلیل، عاطفه، داستان، مارون.

mehozhir@gmail.com

morteza.razaghpoor@yahoo.com

r.s.shahpar@gmail.com

۱. رایانامهٔ نویسندهٔ مسئول:

۲. رایانامه:

۳. رایانامه:

۱. مقدمه

به طور معمول عاطفه به حالتی همچون اضطراب، افسردگی، شادی و... اطلاق می شود. ممکن است بتوان حالات ملایم تر (خلقیات) را نیز با این نام دسته بندی کرد؛ مانند احساس خوشی یا ناخوشی، میزان متفاوت هیجان، تحریک یا ارضای گرسنگی، شهوت و امیال دیگر. به هر حال وجود سه عنصر مسلم است: حالت فیزیولوژیکی، تجربه ذهنی و الگویی از علائم غیر کلامی در چهره، صدا و سایر نقاط بدن. در ادبیات جدا کردن دو مقوله احساس و عاطفه، کاری بس مشکل است چون تاکنون در کنار هم، مترادف و موازی هم به کار می رفتند؛ «نخستین ویژگی ای که ارتباط تنگاتنگ با عواطف دارد احساسات است. احساسات شخصی به طور خاص با عواطف همراه هستند. ناراحتی، با احساس عصبانیت و ترس، با احساس وحشت و دل شوره همراه است. این احساسات و حالات نظیر آن، نادانسته و غیر اختیاری هستند و به کرات با حالات عاطفی همراه می شوند.» (میرشمسی و جوادی، ۱۳۹۱: ۲۰۳)

پژوهشگران می کوشند با تکیه بر مکتب شناخت گراییی براساس روان شناسی عمومی گنجی، این دو مقوله را بیشتر تبیین کنند و بتوانند فرایندهای ذهنی شخصیت های داستان مارون را بیان و عاطفه را تحلیل نمایند؛ زیرا همان قدر که دریافت عاطفه در شکل گیری آثار ادبی نقش دارد، به همان میزان و حتی بیشتر از آن چگونگی انتقال عاطفه نیز مهم است.

مارون، تازه ترین اثر بلقیس سلیمانی، قصه شهر کوچکی در سال های پرتب و تاب پیش و پس از انقلاب است. سلیمانی از نویسندگان پرکار و پرمخاطب ادبیات معاصر ایران است. ذهنی قصه گو و زبانی پر کلمه و پرضرب آهنگ دارد که با راوی سوم شخص مفرد داستان مارون را بیان کرده است.

۱-۱. تعریف موضوع

در روان شناسی، عاطفه را حالتی از احساس تعریف می کنند که با دگرگونی های فیزیولوژیک و روانی همراه بوده و بر تفکر و رفتار تأثیر می گذارد و هنگامی که در این علم از مکتبها صحبت می شود، منظور الگوهای فکری خاصی است که رفتار آدمی را با مفهوم و برداشت خاصی در نظر می گیرند. این مکتبها عبارتند از ساخت گراییی، کنش گراییی، گشتالت گراییی، روان کاوی، انسان گراییی، رفتار گراییی، شناخت گراییی، زیست گراییی، اجتماع و فرهنگ گراییی.

پژوهشگر با مطالعه و پرس و جو درمورد هریک از این مکتبها، مکتب شناخت گراییی را به منظور تحلیل عاطفی داستان مارون انتخاب و ویژگی های عاطفی شخصیت های آن را بیان کرد. مکتب شناخت گراییی، فرایندهای ذهنی و چگونگی فعالیت ذهن را مطالعه می کند؛ و چگونگی کسب اطلاعات

افراد را بررسی و تفسیر می‌کنند و آن‌ها را در حل مشکلات به کار می‌گیرند.

۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف

بیشتر پژوهش‌هایی که در حوزه عاطفه انجام گرفته، در زمینه شعر است؛ مانند کتاب *ادوار شعر فارسی* از شفیع کدکنی؛ در نثر، اثری مجزاً که به تحلیل عاطفی پرداخته باشد، یافت نشد؛ اما مقاله‌های ارزشمندی در این زمینه نوشته شده و از آنجا که تفاوت انسان‌های معمولی و هنرمند، در شناخت و چگونگی انتقال عاطفه است، تحلیل عاطفی آثار داستانی اهمیت دارد. هدف از پژوهش حاضر تحلیل و شناساندن عاطفه، بررسی عاطفه از دیدگاه ادبیات و روان‌شناسی و بیان ویژگی‌های عاطفی شخصیت‌ها است تا بتوان دریافت که نویسندگان تا چه میزان می‌توانند با بیان عاطفه بر مخاطب تأثیر بگذارند و از سوی دیگر، شخصیت‌ها در داستان چه ویژگی‌های عاطفی‌ای دارند.

۱-۳. پرسش‌های پژوهش

– آیا نویسنده می‌تواند از راه داستان، عاطفه را به خواننده انتقال دهد؟

– شخصیت‌ها در داستان مارون چه ویژگی‌های عاطفی‌ای دارند؟

۱-۴. پیشینه پژوهش

در پژوهش دهرامی و عمرانپور (۱۳۹۲)، عاطفه یا احساس زمینه‌درونی و معنوی شعر و عنصر بنیادین در شکل‌گیری هر اثر ادبی است؛ از همین روی بررسی آن بیش از دیگر عناصر متن ادبی ضروری است. هدف این مقاله تحلیل عنصر عاطفه در شعر نیما یوشیج از زوایای مختلف آن است. ابتدا همه رویکردهای عاطفی به دو دسته دریافت و انتقال عاطفه تقسیم شده و پس از نگاهی گذرا به نوع عاطفه در شعر نیما، به تشریح حوزه دوم پرداخته و مسائلی همچون تناسب عاطفه در سراسر شعر بررسی شده است. استمرار عاطفه و هماهنگی آن با عناصر دیگر شعر، موجب انسجام و وحدت ارگانیک شعر او شده است؛ به گونه‌ای که در اشعار توصیفی و روایی کوتاه، تمام عناصر هماهنگ در طول شعر در راستای عاطفه حرکت می‌کنند و در اشعار روایی بلند هر چند عواطف مختلفی حس می‌شود؛ اما هر یک به اقتضای موقعیت و فضای شعر تغییر یافته است.

ابراهیمی هزیر (۱۳۹۰) برای اولین بار عاطفه را تحلیل کرد و به این نتیجه رسید که «هنگام مطالعه داستان کودکانه امکان دارد تأثیرات عاطفی داستان در حدی باشد که از نقش ادبی و تأثیر ادبی آن جلوتر رود به طوری که کودک، شخصیت داستان را الگویی برای خود قرار دهد؛ بنابراین ادبیات ابتدا باید عاطفه را برانگیزاند. از این جهت هر نویسنده‌ای برای خود اعتقادات و آرمان‌هایی دارد که حین نوشتن، آن آرمان‌ها را

به خواننده خود انتقال می‌دهد. خواننده ضمن خوانش متن، از آرمان‌های ضمنی آن تأثیر می‌پذیرد و حتی از آن‌ها دفاع می‌کند که این فراتر از یک حسّ عاطفی است. از این رو یکی از نیازهای اساسی داستان‌نویسان عرصهٔ کودک و نوجوان، شناخت روحیات، عواطف و احساسات کودکان است که بتوان براساس آن، خلق آثار کرد. برای دستیابی به درون کودکان و بالابردن سطح تأثیرپذیری آنان از داستان، باید با خودآگاه و ناخودآگاه او از راه علم روان‌شناسی و علوم مرتبط آشنا شد. در این پژوهش کاری فراتر از حیطهٔ کودک و نوجوان انجام و سعی شد با تکیه بر مکاتب روان‌شناسی و نظریه‌های ادبی به تحلیل عاطفه در اثر داستانی بلقیس سلیمانی پرداخته شود.

۱-۵. روش پژوهش و چارچوب نظری

نوشتار پیش رو با روش توصیفی - تحلیلی و استفاده از منابع کتابخانه‌ای با ابزار فیش نگاشته شده است. این روش که امروزه متداول‌ترین سبک تحقیق است، تلفیقی از دو روش توصیفی و تحلیلی است که در آن پژوهشگر ابتدا به توصیف علمی یک رخداد می‌پردازد و سرانجام به علّت‌ها، تفسیر و تبیین آن‌ها همّت می‌گمارد. پژوهشگران ضمن توصیف علمی عاطفه در ادبیات و روان‌شناسی، برای هر یک از احساس‌ها شاهد مثال از داخل داستان آوردند و به بیان فرایندهای هیجانی آن پرداختند.

در متن زیر، نویسندهٔ داستان، احساس درد و غم را به مخاطب انتقال می‌دهد. هر یک از شخصیت‌ها برای نشان دادن غم و درد خود، رفتارهای متفاوتی بروز می‌دهند. یکی غش می‌کند، دیگری ساکت است و شخصیت دیگر، هق‌هق گریه می‌کند. به این واکنش‌ها در ادبیات، عاطفه و در روان‌شناسی هیجان می‌گویند: «حیاط تاریک پر شده بود از اشباحی که در تاریکی گله به گله نشسته بودند و پچ‌پچ می‌کردند. جسد را که آوردند، خاتون و مهرنسا غش کردند، گل بس کوید توی سرش و زلیخا تکان نخورد. همچنان کور بود و ساکت. درویش سرش را به دیوار کوید و هق‌هق کرد. مردها دست‌هایش را گرفتند و آب در حلقش ریختند. یکی هم چپش را چاق کرد و داد دستش. دست درویش می‌لرزید. عباسو چپق را از دستش گرفت و گفت: حالا چه موقع کشیدن چپه؟» (سلیمانی، ۱۳۹۵: ۱۰۳)

۲. دربارهٔ بلقیس سلیمانی و داستان مارون

بلقیس سلیمانی، زادهٔ ۱۳۴۲ در کرمان، داستان‌نویس و منتقد ادبی و پژوهشگر معاصر ایرانی است. کتاب‌های بازی آخر بانو، بازی عروس و داماد و خاله‌بازی از آثار اوست. در رشتهٔ فلسفه تحصیل کرده، نخستین رمانش را پس از سال‌ها نقدنویسی در مطبوعات و در سن چهل و دو سالگی منتشر کرد. با رمان بازی آخر بانو جوایزی دریافت کرد. پس از آن زمان تا امروز این نویسنده آثاری مانند من از گورانی‌ها می‌ترسم،

سگ سالی، به هادس خوش آمدید، سال خرگوش و... را چاپ کرده که با توفیق هم روبه‌رو بوده‌اند. داستان مارون چند سال پیش از انقلاب آغاز شده است. ماجرا در دل روستای مارون از توابع گوران استان کرمان رخ می‌دهد. همسر درویش از مارون تا گوران را پیاده می‌رود تا شوهرش را از زن دیگری به نام مرصع پس بگیرد. در داستان به تأثیری که انقلاب بر روستا داشته اشاره می‌شود؛ دوقطبی شدن جو روستا، درگیری‌ها و کشته‌هایی است که به‌جای مانده است. شخصیت‌های زیادی آورده شده است؛ از چپ‌های مبارز گرفته تا انقلابی‌های تازه‌نفس، از کاسبان خرده‌پا تا روستاییان کویری، از دختران پرشور تا پسران ایده‌آلیست. تنوع فراوان این آدم‌ها با ماجراهایی گره می‌خورد که پا در تاریخ و امر سیاسی روزگار نویسنده دارد و برای همین رمان را دوچندان جذاب می‌کند.

عنصر مهم دیگر داستان، گودال است؛ گودالی که به گفته نویسنده، از زمانی که مارون وجود داشته آنجا بوده و تهنش هم پیدا نیست، اما مارونی‌ها آن را خانه جن‌ها می‌دانند. گودالی عجیب و مخوف که خرافات زیادی حول محور آن می‌چرخد. گودال، کشته‌های درگیری‌های بین اهالی را در خود می‌بلعد. سرنوشت عجیب شخصیت‌های داخل داستان و گودالی عجیب‌تر از شخصیت‌هاست که خواننده را با خود همراه می‌کند.

تصویر روی جلد کتاب مارون حکایت از رسمی قدیمی در عروسی شهرستان‌ها و روستاهای دورافتاده ایران است که پارچه‌های رنگی به بالای منزل داماد می‌بستند. بعدها پارچه‌ها و قفل‌هایی برای گرفتن حاجت در امام‌زاده‌ها و مکان‌های متبرکه می‌بستند که تا به امروز نیز این سنت باقی مانده است. رنگارنگی پارچه‌های روی جلد و مکان آجری، ذهن را به سمت مارون، مکانی مقدس می‌کشاند. تصویر در تناقض با متن است و این شیوه نویسنده است که توانسته برخلاف ذات زنانگی خود، به خوبی عالم مردانه را به‌نمایش بگذارد. روحیه زن‌بودنش تأثیر بر داستان ندارد. دریچه نگاه او باز و از قضاوت یک‌جانبه به‌دور است. قضاوت را به خواننده سپرده است. داستان دارای انسان‌های متفاوت با نگاه‌های کوتاه‌فکرانه است و توانسته داستان را از فضای پیش از انقلاب به دوران انقلاب و جنگ هشت‌ساله سوق دهد.

۲-۱. تحلیل عاطفی مارون

۲-۱-۱. حس غم و ناراحتی

غم و اندوه واکنشی طبیعی به احساسات ناشی از مرگ عزیزان، فقدان یا ازدست‌دادن چیزی با ارزش است. نشانه‌های غم به صورت خستگی مفرط، نوسان خلق، بی‌قراری، گریه کردن، گوشه‌گیری، پرخاشگری، انزوا و احساس بی‌ارزشی بروز پیدا می‌کند. باید بدانیم هر احساسی یک سری فرایندهای هیجانی به‌دنبال دارد.

به طور مثال ما به دنبال ابراز احساس شادی، لبخند می‌زنیم، جیغ می‌کشیم یا اشک شوق از چشمانمان جاری می‌شود؛ به این نوع رفتارها در روان‌شناسی فرایند هیجانی می‌گویند. از آنجا که مارون داستانی رئالیستی است از دریچه نگاه رئالیست‌ها غم و اندوه و فرایند هیجانی آن بررسی می‌شود. «داستان‌نویسان رئالیست و سواس فراوانی در انتخاب زاویه دید به خرج می‌دهند؛ زیرا پایندی آنان به بیان صورت مشهود واقعیت ایجاب می‌کند که از میان همه گزینه‌های ممکن برای روایت داستان، متقاعدکننده‌ترین و باورپذیرترین منظر را برای آشکار ساختن واقعیت برگزینند. شیوه روایی مناسب برای تحقق هدف رئالیست‌ها، قاعدتاً عبارت است از روایت کردن داستان از منظر سوم‌شخص عینی یا اول‌شخص ناظر؛ زیرا در هر دو این روش‌ها، کسی نظاره‌گر رویدادها می‌شود و صرفاً مشاهداتش را گزارش می‌کند.» (سیدحسینی، ۱۳۹۴: ۳۷)؛ بنابراین انتخاب سوم‌شخص مفرد برای بیان مارون شاخصه مناسبی در تحقق این هدف است. در مکتب شناخت‌گرایی آنچه مهم است، فرایندهای هیجانی آن احساس است. فرایند هیجانی غم و ناراحتی در داستان مارون غش کردن، به سر کوبیدن، سکوت و گریه است:

«فیض شبانه آمد، شبانه هم رفت. رنگ پریده و تکیده شده بود. سرش را گذاشت روی سینه زلیخا و سیر گریه کرد. زلیخا هم بعد از مدتی‌ها گریه کرد. گفت «من کسی رو نکشتم ننه، من شلیک نکردم.» زلیخا گفت «می‌دونم، آگه ندونم که مادر نیستم.» گفت «دنیا با ما نیست پسر، خدا از ما برگشته. از خیلی سال پیش خدا از ما برگشت. تقصیر تو نیست، تقصیر کاکات هم نبود. تقصیر منه، من گناه کارم. من باید تقاص پس بدم. تا تقاص پس ندیم دنیا آروم نمی‌گیره، می‌دونم... گاهی خیال می‌کنم بختک روی سینه‌مه، شبانه‌روز روی سینه‌مه. نمی‌تونم نفس بکشم، نمی‌تونم گریه کنم، هیچ کاری نمی‌تونم بکنم...» (سلیمانی، ۱۳۹۴: ۱۹۹)

۲-۱-۲. حس ترس

ترس یکی دیگر از هیجان‌های اصلی انسان است که به‌باور فروید^۱ وقتی ایجاد می‌شود که انجام عملی موافق با موازین اجتماعی نباشد و انسان نیازمند استفاده از ساز و کارهای دفاعی شود (خدایپناهی، ۱۳۹۱: ۱۱۲-۱۱۳)؛ بنابراین منشأ ترس را می‌توان خطری در نظر گرفت که برای شخص ایجاد می‌شود. این هیجان از موضوعی واقعی، شناخته‌شده و عینی و بیرونی سرچشمه گرفته است. ترس، واکنشی احساسی به تهدید یا خطر است. روان‌شناسان دریافته‌اند که علت‌های متفاوتی باعث ترس در افراد می‌شوند: «عواملی چون فضاهای در بسته، فضاهای باز و بیکران، بلندی‌ها، دره‌ها، سکوت، هیاهو، ازدحام، تنهایی و...» (یونکر^۲،

1. Freud
2. Juncker

(۹: ۱۳۷۰)

یادآور می‌شویم اهمیت عاطفه ناشی از آن است که ما به واسطه آن، احساسات درونی خود از جمله عشق، خشم، ترس و اضطراب را می‌شناسیم و به دیگران نیز منتقل می‌کنیم. حتی می‌توان گفت این عنصر اساسی‌ترین پایه یک اثر ادبی است و همین امر باعث می‌شود سخن یا اثری جاودانه بماند و احساسات مخاطب را برانگیزد به گونه‌ای که شخص هیچ‌گاه از خواندن آن احساس خستگی نمی‌کند، از رهگذر این عنصر می‌توان به شخصیت ادیب و ویژگی‌های ادبی او پی برد و به ادب و ادبیات، صفت جاودانگی بخشید. بلقیس سلیمانی برای بیان احساس ترس همچون دیگر نویسندگان داستان‌های رئالیستی از فرایندهای هیجانی باورکردنی مدد می‌گیرد. «نویسنده داستان‌های رئالیستی به‌منظور ایجاد حادثه و بساختن پیرنگ باورپذیر، موقعیت‌هایی از زندگی روزمره اقشار و طبقات متوسط یا تحتانی جامعه را برای داستانش برمی‌گزیند، موقعیت‌های محتمل و باورکردنی و می‌کوشد تا همه چیز عادی و مطابق واقع جلوه کند. نویسنده رئالیست در بازنمایی واقعیت، نه راه مبالغه را در پیش می‌گیرد و نه راه انکار را.» (سیدحسینی، ۱۳۹۴: ۴۵)

کادن^۱ نیز زبان عاطفی را این‌گونه بیان کرده است: «زبانی که واکنش عاطفی در برابر موضوع را بیان یا برانگیخته کند. آن را باید با زبان مصداقی که تنها هدفش رساندن معنی صریح است، مثل زبان دانشمند و فیلسوف فرق نهاد.» (کادن، ۱۳۸۰: ۳۱۷) فرایندهای هیجانی بازگوشده در داستان مارون که منجر به واکنش عاطفی شخصیت‌هاست، سست شدن پاها، کوبیده شدن قلب، اشک ریختن، جیغ و فریاد کشیدن و پنهان شدن است:

«کاغذ را گرفته بود دستش و آن را به هر کسی که می‌دید نشان می‌داد. خیلی‌ها بی‌سواد بودند، می‌گفتند کجا می‌خواهد برود و او می‌گفت اینجا نوشته. وقتی فهمید نمی‌داند کجا می‌خواهد برود، پاهایش سست شد، کنار دیوار کاه‌گلی یکی از همان خانه‌های قپ‌قپو نشست و گذاشت قلبش به دیواره سینه بکوبد و اشک‌ها جاری شوند. اگر در این شهر بی‌در و پیکر گم می‌شد، چه خاکی بر سرش می‌ریخت؟ چرا به صمد نگفته بود آدرس را بخواند تا آن را حفظ کند؟ نکند بچه‌هایش همان‌طور که بی‌پدر شدند، بی‌مادر هم بشوند؟ زنی خم شد و سگه‌ای در دامنش انداخت.» (سلیمانی، ۱۳۹۴: ۱۱)

«زلیخا دست دراز کرد تا ظرف نقل را جلو صمد بگیرد که کک‌ماری با صدای مهیب از میان چوب و چلک سقف افتاد وسط جمع. همه جیغ کشیدند. حتی درویش هم از جا پرید و فریادی کشید که بی‌شبهت به جیغ زن‌ها نبود. تا مار بخزد زیر لحاف‌ها، صمد از بیرون بیل پدرش را آورد و در چشم برهم

زدنی مار را به دونیم کرد. مار دونیم شده راه افتاد توی اتاق و زلیخا فریاد کشید «بکشش، مار زخمی رو هیچ که رها نمی کنه، الان میره با جفتش برمی گرده.» صمد که سر کک مار را له کرد، زلیخا زد توی سرش و گفت «یا شاهزاده ابوالقاسم! مارها... گودال...» (سلیمانی، ۱۳۹۴: ۳۷)

«گروهبان که اسلحه اش را برداشت، خانه ساکت شد. بگو و بخند سربازها تمام شد و زلیخا گفت: یا شاهزاده ابوالقاسم! ولد الزنا هستم اگه سوراخ سوراخ نکنم. کجا قایمش کردی؟ زلیخا جیغ کشید و خاتون و درویش سراسیمه خودشان را به اتاق نشیمن رساندند. سربازها اسلحه هاشان را برداشتند، صمد دست هایش را بالا برد، فیض و مظفر بلند شدند و خودشان را پشت سر مادرشان پنهان کردند و گروهبان با پوتین زد زیر سینی ورشو و استکان های کمر باریک پخش و پلا شدند روی گلیم و جرینگ جرینگ خرد و خاکشیر شدند.» (سلیمانی، ۱۳۹۴: ۵۴)

۲-۱-۳. حسّ خشم و عصبانیت

احساس خشم و عصبانیت نیز نوعی عاطفه است که با فرایندهای هیجانی متفاوت در افراد بروز می کند. همان طور که پیش تر بیان شد «عاطفه یا احساس، عکس العمل غیر ارادی و احساسی انسان در برابر رویدادهای عالم بیرون است. گاه این عواطف به شکلی توفنده بروز می یابند که این امر ارتباط مستقیم با روان آدمی و اتفاقات پیرامونی او دارد.» (مرادی، ۱۳۹۶: ۳۱۵) یک نویسنده با تمرکز بر طبیعت اطراف، رفتار و کنش افراد می تواند فرایندهای هیجانی متفاوتی را تجربه و مطالعه نماید و آن ها را از راه نوشته هایش به خواننده منتقل کند، پس مطالعه تنها به معنای خواندن متن و کتاب نیست؛ بلکه مشاهده نیز نوعی مطالعه است. حال اگر مشاهده نویسنده با نوشته هایش تلفیق شود، می تواند تجربه گران بهای خود را به خوبی به خواننده منتقل کند بدون اینکه خواننده در واقعیت عینی آن فرایند را تجربه کرده باشد. با توجه به مطالب بیان شده بهتر است نویسندگان به مطالعه روان شناسی پرداخته و در کنار آشنایی با ویژگی های شخصیتی افراد در سنین مختلف با عاطفه، احساس و فرایندهای هیجانی آشنا شوند تا در امر نویسندگی با تکیه بر آموخته ها بتوانند ارتباط بهتری با مخاطبین برقرار کنند.

سلیمانی با در نظر گرفتن «گوشه ای از زندگی» که از ویژگی های بارز داستان های رئالیستی است گاهی برای بیان یک احساس یا توصیف فضا و شکل ظاهری اشیاء چنان از توصیف و فرایندهای هیجانی استفاده می کند که مخاطب غرق در واقعیت ها می شود حال آنکه داستان از تخیل نویسنده نشأت گرفته است. «هدف داستان نویسان رئالیست این است که خواننده از راه ادبیات تا حدی ممکن با «خود زندگی» روبه رو شود، نه نسخه ای بدلی و تحریف شده از زندگی. در عطف توجه به «واقعیت»، رئالیست ها به ویژه به جنبه های تلخ و

در دناک توده‌های محروم جامعه نظر دارند و نه به زندگی اقلیتی مرفه و بی‌غم. (سیدحسینی، ۱۳۹۴: ۲۸)

«وقتی عاطفه‌ای بر شاعر و نویسنده غلبه می‌کند، زبانش از حالت عادی و ارجاعی مستقیم به زبانی خیالی تبدیل می‌شود. هرچه شدت و رقت عواطف و احساسات بیشتر باشد، زبان شاعر مخیل‌تر و عاطفی‌تر خواهد شد. نویسنده یا شاعر در هنگام هیجانات ذهنی و عاطفی، احساسات و تموج معانی از همه ظرفیت‌های زبانی در راستای انتقال معنا و القای عاطفه بهره می‌برد. واژگان ابزار و مواد اولیه در عینی کردن و بروز اندیشه و عاطفه است.» (دهرامی و عمرانیور، ۱۳۹۱: ۸۶) نویسنده داستان مارون برای انتقال حس خشم و عصبانیت به مخاطب از فرایندهای هیجانی فحاشی، تهدید، شکستن، پرتاب شیء، کتک کاری، گلاویز شدن و هل دادن استفاده می‌کند:

«قلندر گفت: حال احوال، صمد آقا؟ صمد گفت: بلند شو گورتو گم کن از خونه ما. قلندر سیخ نشست روی گلیم و نگاه کرد به زلیخا که زل زده بود به صمد. آگه یه بار دیگه این دور و برا بینمت خونت پای خودت، گفته باشم. قلندر خندید و از جایش بلند شد. زلیخا گفت: خونه ما! از کی خونه دار شدی که ما خبر نداریم کون ناشور؟ صمد با پا زد زیر قوری چینی که مادرش همین ماه پیش آن را داده بود اسفند و چینی بندزن، بند زده بود. قوری قل خورد و از سگو افتاد پایین و تگه تگه شد. قلندر از سگو پرید پایین و زلیخا استکان شاه‌عباسی را حواله سر صمد کرد. صمد جاخالی داد و گفت «احترام خودتو نگهدار ننه، نذار دست روت بلند کنم.» (سلیمانی، ۱۳۹۴: ۸۵)

«صمد با بیل کوید به کمر مادرش. زلیخا پخش زمین شد و صمد گفت: به شاهزاده ابوالقاسم می‌زنم ناکارت می‌کنم. زلیخا گفت: شاهزاده ابوالقاسم بزنه به کمرت. زلیخا از جایش بلند شد. صمد عقب رفت و زلیخا جلو. صمد پشت کرد، بیل را انداخت و به طرف در دوید. زلیخا پشت در به صمد رسید، داس را بالا برد و به شانه صمد کوید. خاتون جیغ کشید و صمد برگشت و با مادرش گلاویز شد. ننه سگ داس می‌کشی؟ می‌خوای بندازت بغل دست کاکای ساواکیت هان؟ صمد داس را از چنگ مادرش بیرون آورد، زلیخا چنگ انداخت به صورت صمد. صمد مادر را کوید زمین، پایش را گرفت و به طرف گودال کشید. خاتون خودش را انداخت روی مادرش. زنکه بی‌حیا! شرم از روی دخترش نمی‌کنه. کاکا تورو قرآن، کاکا تورو به سیدمرتضی، کاکا... صمد پای مادرش را رها کرد.» (همان: ۸۶)

«مظفر دستش را از دست اسد بیرون کشید. او را هل داد و گفت: برو بابا، انگار خودم نمی‌دانم کی‌ام. اسد این بار یقه‌اش را گرفت و گفت: گم شو از اینجا برو خونتون. نمی‌بینی عورت‌های مردم این جان؟ مظفر با پا کوید به پایین تنه اسد و گفت: گه زیادی نخور. تو چه کاره‌ای؟ اسد شترق خواباند توی گوش

مظفر، مظفر خم شد از زمین سنگی برداشت و پرت کرد طرف اسد، اسد دوید طرف مظفر، مظفر هم دوید.» (همان: ۱۶۱)

۲-۱-۳. حس نفرت

احساس نفرت از جمله هیجاناتی است که اغلب افراد آن را در طول زندگی تجربه می کنند و پس از آن ممکن است دچار احساس گناه نیز شوند. «بیزاری یا نفرت احساس دوست نداشتن عمیقی است که ممکن است به اشخاص، اشیا یا طرز فکری دست دهد. بیزاری اغلب با احساس خشم و خصومت در ارتباط است. در روان شناسی زیگموند فروید، بیزاری حالتی از ایگو است که می خواهد منبع ناخشنود کننده خود را نابود کند. بنابر نظریه فروید، شخصیت انسان از سه عنصر تشکیل شده است: «نهاد» (اید)، «خود» (ایگو) و «فراخود» (سوپر ایگو). این سه عنصر در تعامل با یکدیگر، رفتارهای پیچیده انسانی را به وجود می آورند. «نهاد» تنها مؤلفه شخصیت است که از بدو زایش انسان حضور دارد. «خود» آن مؤلفه از شخصیت است که مسئول برخورد با واقعیت است. «فراخود» آن جنبه از شخصیت است که دربردارنده تمام آرمان ها و استانداردهای اخلاقی و درونی است که ما از پدر و مادر و جامعه کسب می کنیم. (ویکی پدیا ۹۹/۶/۲۷)

بلیس سلیمانی از اظهارنظرهای جانب دارانه خودداری می کند به گونه ای که با خوانش مارون، مخاطب نمی داند بر روی کدام رفتار شخصیت ها صحنه گذاشته می شود و یا نویسنده با کدام شخصیت همدلی می کند بلکه همچون دیگر نویسندگان داستان های رئالیستی «نقاش تابلوهای رئالیستی» سلیمانی نیز سعی در ثبت واقعیت ها دارد. «اغلب نویسندگان بزرگ توصیه کرده اند که همیشه نسبت به موضوع بی طرفی خود را حفظ کنید و از شخصیت ها جانب داری نکنید و وضعیت و موقعیت ها را تا حد امکان به صورت عینی و ملموس نشان بدهید و ذهنیت خود را دخالت ندهید.

چخوف همیشه توصیه می کرد که عینی نوشتن یکی از کلیدهای موفقیت است.» (میرصادقی، ۱۳۸۳: ۱۰۱) «نویسنده رئالیست علاوه بر اینکه زمان و مکان داستان را با دقت و با ذکر جزئیات فراوان شرح می دهد، شخصیت ها را نیز به گونه ای معرفی می کند که خواننده بتواند آن ها را به سهولت در محله خود تصور کند.» (سید حسینی، ۱۳۶۴: ۴۴) تولستوی می گوید «فعالیت هنر بر بنیاد این استعداد آدمی قرار دارد که انسان با گرفتن شرح احساسات انسان دیگر از راه شنیدن یا دیدن می تواند همان احساسی را که شخص بیان کننده تجربه کرده بود، وی نیز همان احساس را تجربه نماید.» (تولستوی، ۱۳۸۸: ۵۵)

نویسنده در داستان مارون برای معرفی شخصیت ها به خوبی از فرایندهای هیجانی کمک گرفته تا ضمن انتقال احساس و عاطفه به خواننده، شخصیت هم شناخته شود. برای بیان حس نفرت از فرایندهای هیجانی

خودکشی، نفرین کردن، سکوت و روی برگرداندن استفاده کرده است:

«صمد که رفت، مادرش تلاش کرد خودش را از دست خاتون و کامله خلاص کند و بیندازد توی گودال. تهدید همیشگی زلیخا همین بود. هر وقت از رفتار درویش به تنگ می‌آمد و یا از دست بچه‌ها عصبانی می‌شد، تهدید می‌کرد خودش را می‌اندازد توی گودال. یقه‌اش را دراند، موهایش را کند و ناخن بر صورتش کشید و آن‌قدر صمد را نفرین کرد و کفر گفت که کامله گفت خدا قهرش می‌گیرد و دودمانش را از روی زمین برمی‌اندازد. حتی دست روی گوش‌هایش گذاشت که نشنود.» (سلیمانی، ۱۳۹۴: ۸۸)

«صمد می‌دانست مادرش غذای بیمارستان را نمی‌خورد. برای همین هرروز نان تیری و پنیر گوسفندی برایش می‌برد. بچه نان را می‌گذاشت کنار تخت. چیزی نمی‌گفت. زلیخا به او نگاه نمی‌کرد. با او حرف هم نمی‌زد. با این همه صمد می‌دانست همین که او از در بیرون برود مادر بچه را باز می‌کند و نان و پنیرش را می‌خورد.» (همان: ۹۳)

۳. نتیجه‌گیری

داستان مارون بلقیس سلیمانی یک داستان رئالیستی است. از «الگوی تقویمی زمان» تبعیت می‌کند. زمان از گذشته شروع می‌شود، به حال می‌رسد و سپس به سوی آینده ادامه می‌یابد. در داستان‌های رئالیستی، وقایع به صورت زنجیره‌مانند به دنبال یکدیگر می‌آیند و هر معلولی علت به وجود آمدن معلول دیگری می‌شود. شخصیت اصلی داستان، زلیخا است. زلیخا زنی سرکش است که رفتارش همچون مردهاست. بسیار خرافی است و زندگی خود را بر اساس خرافات پیش می‌برد. رابطه عاطفی سرد با همسر و فرزندان دارد. این داستان، حس خشم و عصبانیت را به خواننده القا می‌کند و حس شادی و خوشحالی در آن دیده نمی‌شود؛ با وجود اینکه در دو قسمت از داستان، مراسم عروسی آمده اما در همین دو قسمت، فقط به توصیف رسم و رسومات بسنده شده و پایان هر دو مراسم عروسی به خشم، دعوا و عصبانیت ختم می‌شود. هر احساسی یک سری فرایندهای هیجانی به دنبال دارد. به طور مثال ما به دنبال ابراز احساس شادی، لبخند می‌زنیم، جیغ می‌کشیم یا اشک شوق از چشمانمان جاری می‌شود؛ به این نوع رفتارها در روان‌شناسی فرایند هیجانی می‌گویند. نویسنده داستان مارون برای انتقال حس غم و ناراحتی از فرایند هیجانی غش کردن، به سر کوبیدن، سکوت و گریه استفاده نموده است. فرایندهای هیجانی بازگو شده در مارون که منجر به واکنش عاطفی ترس شخصیت هاست، سست شده پاها، کوبیده شدن قلب، اشک ریختن، جیغ و فریاد کشیدن و پنهان شدن است.

در انتقال حس خشم و عصبانیت به مخاطب از فرایندهای هیجانی فحاشی، تهدید، شکستن، پرتاب

شیء، کتک کاری، گلاویز شدن و هل دادن استفاده شده است. نویسنده برای معرفی شخصیت‌ها به خوبی از فرایندهای هیجانی کمک گرفته تا ضمن انتقال احساس و عاطفه به خواننده، شخصیت هم شناخته شود. برای بیان حس نفرت از فرایندهای هیجانی خودکشی، نفرین کردن، سکوت و روی برگرداندن استفاده کرده است. آنچه هدف این پژوهش بود محقق گردید زیرا ویژگی‌های عاطفی شخصیت‌ها در داستان بیان و فرایندهای هیجانی هر احساس واکاوی شد. نتیجه حصول یافته، قطعیت در تأثیر نویسنده بر مخاطب از طریق بیان عاطفه در داستان است. طبق نظریه‌های مکتب روان‌شناختی در روان‌شناسی می‌توان گفت که رفتار هر فرد به برداشت او از محیط و حتی از خود وابسته است. چگونگی کارکرد ذهن برای بسیاری از فعالیت‌های عملی مهم است. نویسندگان باید ماهیت تفکر مخاطبان را بشناسند تا روش‌های بهتری را برای داستان‌نویسی و ایجاد ارتباط با آن‌ها بیابند و قطعاً اگر فرایندهای ذهنی افرادی را که برای آن‌ها می‌نویسند درک کنند، در کار خود موفق‌تر خواهند بود.

کتابنامه

- ابراهیمی هزیر، معصومه (۱۳۹۰)، *تحلیل عاطفی ادبیات داستانی کودک و نوجوان دوره دفاع مقدس*، استاد راهنما: محمد آهی، دانشگاه بوعلی سینا همدان.
- ترکشوند، مهدی؛ موسی عربی و مجتبی ترکشوند (۱۳۹۱)، «تجلی عاطفه و جایگاه آن در صحیفه سجادیه»، *ادب عربی*، سال ۴، شماره ۱، صص ۱۲۹-۱۵۱.
- تولستوی، لئون (۱۳۸۸)، *هنر چیست؟*، ترجمه کاوه دهگان، چاپ چهاردهم، تهران: امیرکبیر.
- سلیمانی، بلقیس (۱۳۹۵)، *مارون*، تهران: چشمه.
- سیدحسینی، رضا (۱۳۹۴)، *مکتب‌های ادبی*، تهران: نگاه.
- خداپناهی، محمدکریم و محمدایروانی (۱۳۹۱)، *روان‌شناسی احساس و ادراک*، تهران: سمت.
- دهرامی، مهدی و محمد عمرانپور (۱۳۹۲)، «نقد و بررسی عاطفه در اشعار نیما یوشیج»، *پژوهشنامه ادب غنایی*، سیستان و بلوچستان، سال یازدهم، شماره ۲۰، صص ۶۵-۸۲.
- کادن، جی. ای. (۱۳۸۰)، *فرهنگ ادبیات و نقد*، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: شادگان.
- گنجی، حمزه (۱۳۸۲)، *روان‌شناسی عمومی*، تهران: ساوالان.
- مرادی، ایوب؛ فریده فاتحی و مسلم یاسمی (۱۳۹۶)، «بررسی عاطفه حماسی در شعر محمدرضا شفیعی کدکنی»، *نشریه ادبیات پایداری کرمان*، سال نهم، شماره شانزدهم، صص ۳۱۵-۳۲۶.
- میرشمسی، زینب السادات و محسن جوادی (۱۳۹۱)، «گزارش و ارزیابی نسبت عاطفه با شناخت از دیدگاه مارتا نوسبام»، *مجله فلسفه و کلام اسلامی*، سال چهل و پنجم، شماره یکم، صص ۱۹۹-۲۲۳.

میرصادقی، جمال (۱۳۸۳)، شناخت داستان، تهران: مجال.

ویکی‌پدیا (۱۳۹۹/۶/۲۷)، <https://fa.wikipedia.org>

یونکر، هلموت (۱۳۷۰)، روان‌شناسی ترس، ترجمه جمشید مهرنیا و طوبی کیان‌بخت، تهران: یگانه.

Archive of SID